## جلسه 6- 1248

**چهار‌شنبه - 30/10/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به فرمایش مرحوم بحرالعلوم بود که فرمود دلیل بر حکم شرعی در موارد تمسک به استصحاب خود استصحاب هست نه صحیحه زراره که اثبات حجیت می کند برای استصحاب، شبیه اینکه دلیل در موارد قیام خبر ثقه بر حکم شرعی خود خبر ثقه است و نه آیه نبأ و مانند آن، ولذا ایشان فرموده است که استصحاب بقاء حرمت وطئ حائض با قاعده حل که مواجه می شود ما نگاه نمی کنیم که نسبت بین لاتنقض الیقین بالشک با کل شئ لک حلال چیست، که بعد ببینیم نسبت عموم من وجه است، بلکه نگاه می کنیم ببینیم استصحاب بقاء حرمت وطئ حائض نسبتش با کل شئ لک حلال چیست، خوب می بینیم استصحاب بقاء حرمت وطئ حائض اخص مطلق است از کل شئ لک حلال، چرا؟ برای اینکه قاعده حل اصل عملی است حکم شرعی است به حلیت ظاهریه مشکوکات، اماره نیست، ولذا در رابطه با قاعده حل دلیل ما حدیث کل شئ لک حلال حتی تعلم انه حرام هست نه آن حلیت ظاهریه که در این مورد هست، تا بعد بگوئیم نسبت این حلیت ظاهریه در مورد استصحاب بقاء حرمت وطئ حائض با استصحاب بقاء حرمت آن تباین است، نخیر راجع به قاعده حل چون حلیت ظاهریه دلیل بر حکم شرعی نیست بلکه حدیث کل شئ لک حلال دلیل بر حلیت هست، حدیث کل شئ لک حلال یک طرف نسبت حساب می شود و طرف دیگر نسبت استصحاب بقاء حرمة وطئ حائض حساب می شود نه صحیحه زراره که می گوید لاتنقض الیقین بالشک، چون در مورد استصحاب دلیل بر حکم شرعی خود استصحاب است یعنی خود یقین به حدوث، بله چرا یقین به حدوث دلیل بر حرمت وطئ حائض شد بعد انقطاع دمه و قبل غسله، چون صحیحه زراره گفت لاتنقض الیقین بالشک، ولی دلیل بر بقاء حرمت وطئ حائض استصحاب هست یعنی یقین به حدوث هست، و این دلیل اخص هست از کل شئ لک حلال، کل شئ لک حلال اختصاص به موارد یقین سابق به حرمت ندارد ولی استصحاب بقاء حرمت در خصوص موارد یقین سابق به حرمت است.

مرحوم شیخ انصاری اشکال کرده به مرحوم بحرالعلوم: فرموده که استصحاب هم مفادش حکم شرعی است، چه فرق می کند با قاعده حل، شما در قاعده حل گفتید الدلیل هو قوله علیه السلام کل شئ لک حلال، حکم ظاهری به حلیت دلیل نیست، بلکه دلیل این روایت است که می گوید کل شئ لک حلال، خوب در استصحاب هم دلیل حکم ظاهری به بقاء حالت سابقه نیست، بلکه صحیحه زراه است.

امام قدس سره فرموده اند که: مرحوم بحرالعلوم اگر استصحاب را از امارات بداند حق با ایشان است، یقین به حدوث می شود اماره بر بقاء، اگر خبر ثقه می آمد می گفت باقی است حرمت وطئ حائض خوب این می شد دلیل بر بقاء حرمت، دیگر شما نمی رفتید دلیل حجیت خبر ثقه را مطرح کنید و نسبت بین دلیل حجیت خبر ثقه را با بقیه ادله در اینجا بسنجید، بلکه می گفتید خبر ثقه دلیل است بر بقاء حرمت وطئ حائض و این اخص مطلق است از عمومات جواز استمتاع از نساء، استصحاب هم اگر اماره باشد مثل خبر ثقه است چه فرق می کند، و حق با بحرالعلوم می شود که دیگر نباید ما صحیحه زراره را که می گوید لاتنقض الیقین بالشک بیائیم طرف نسبت قرار بدهیم با کل شئ لک حلال تا بشود نسبت عموم من وجه، چون یقین به حدوث حرمت وطئ حائض اماره بر بقاء است و این اماره اخص است از کل شئ لک حلال، و اخص مقدم است.

اقول: این فرمایش امام قدس سره قابل مناقشه است، چونکه صرف اینکه یک اماره ای اخص مطلق باشد از اماره دیگر که منشأ نمی شود که ما این اماره اخص را مقدم کنیم، اگر بینه آمد گفت آب های داخل منزل زید پاک است، بینه دیگر گفت آن آب در ظرف قرمز نجس هست، آیا کسی تا حالا گفته که این بینه دوم اخص مطلق است از بینه اول و ما می گوئیم آن آبها پاک است مگر آن آب در ظرف قرمز که بینه دوم گفت آن آب نجس است؟ هیچ کس همچنین کاری نمی کند، بلکه در مورد آب در ظرف قرمز تعارض می کند بینه اول با بینه دوم و رجوع می کنیم به قاعده طهارت.

پس برفرض استصحاب اماره باشد یعنی یقین به حدوث اماره بر بقاء باشد، -که البته این تعبیر هم تعبیر درستی نیست، چون اگر ما اماریت تصور کنیم در استصحاب اماریت برای خود حدوث است، حدوث اماره است بر بقاء نه یقین به حدوث، کما اینکه در خبر ثقه یقین به خبر ثقه اماره نیست، خود خبر ثقه اماره است نه یقین به خبر ثقه، یقین به خبر ثقه یقین به اماره است، پس در اینکه گفتند یقین به حدوث اماره است این اشکال فنی هم هست که باید می گفتند حدوث اماره است بر بقاء بخاطر ملازمه غالبه بین حدوث و بقاء، مهم نیست حالا حدوث اماره باشد یا یقین به حدوث اماره باشد- اما کلام متکلم که نیست تا بگوئیم این کلام متکلم اخص است از آن کلام دیگرش، و چون این متکلم روشش بر اعتماد بر مخصص منفصل هست عرف جمع می کند بین این دو کلام او، آنی که کلام متکلم است لاتنقض الیقین بالشک هست با کل شئ لک حلال، این دو کلام معصوم است و کلام متکلم واحد است، حالا اگر از دو امام هم صادر شده باشد -که البته اینجا اینطور نیست هر دو از امام صادق علیه السلام صادر شده است- اما اگر از دو امام هم صادر می شد اما همه ائمه نور واحد هستند به این معنا(چونکه نمی خواهیم شعاری بشود عرض ما) به این معنا که سخنگویان یک دین سخنانشان نسبت به همدیگر مثل این است که از یک سخنگو چند کلام صادر بشود، اگر روش ناطق های رسمی سخنگوهای یک دین یا یک جریان روششان بر قرائن منفصل باشد فرق نمی کند که یک سخنگو داشته باشیم یا چند سخنگو، سیره عقلاء جمع عرفی می کند بین کلماتشان، اما استصحاب که یقین به حدوث هست یا واقع الحدوث است اگر اماره بود این کلامِ متکلمِ به آن کل شئ لک حلال که نیست تا بین اینها جمع عرفی بکنیم بگوئیم عام را تخصیص می زنیم به آن خطاب خاص، ولذا این فرمایش ناتمام است، باید نسبت را بین لاتنقض الیقین بالشک و بین کل شئ لک حلال بسنجیم.

فرق می کند با خبر ثقه ای که کلام امام را نقل می کند، آنجا کلام امام که منقول به خبر ثقه است گاهی اخص مطلق است از یک کلام دیگر امام، بین اینها جمع عرفی می کنیم، اینجا هم دو کلام که از امام صادرشده یکی لاتنقض الیقین بالشک است و یکی کل شئ لک حلال، در مورد استصحاب بقاء حرمت نسبتشان با هم عموم من وجه است.

البته این در صورتی است که ما قائل بشویم که استصحاب دلیل عام است اختصاص به احکام ترخیصی ندارد، برخی اشکال کرده اند در عموم دلیل استصحاب نسبت به استصحاب حکم الزامی، گفته اند ما عمومی در دلیل استصحاب نسبت به موارد استصحاب حکم الزامی نداریم، که این اشکال به نظر ما وارد نیست، و لکن طبق این اشکال اصلا استصحاب بقاء حکم الزامی مقتضی ندارد.

ولی چون این اشکال وارد نیست کما سیأتی انشاء الله و دلیل استصحاب عمومش منعقد می شود و اقتضاء می کند بقاء حرمت وطئ حائض را بعد انقطاع الدم و قبل الغسل، طبق این مبنا چرا عموم لاتنقض الیقین بالشک بر عموم کل شئ لک حلال مقدم هست این باید دنبال وجهش بگردیم، که ان شاء الله وجهش را در نسبت سنجی بین دلیل استصحاب و سایر اصول بررسی خواهیم کرد.

# جهت پنجم: تفاوت بین استصحاب و قواعد مشابه دیگر

الجهة الخامسة: فی الفرق بین الاستصحاب و بین قواعد اخری مشابهة له

آخرین مطلب قبل از ورود به بحث از ادله استصحاب، راجع به فرقی است که بین استصحاب و چند قاعده بیان کرده اند، گفته اند استصحاب با قاعده یقین و قاعده مقتضی ومانع و قاعده استصحاب قهقرائی فرق می کند:

الفرق بین قاعدة الاستصحاب و قاعدة الیقین: این است که در قاعده استصحاب شک طاری است، یقین به حدوث تعلق گرفته است و شک به بقاء، ولذا شک طاری است، اما در قاعده یقین، یقین به حدوث هست و شک هم ساری است، در همان حدوث که ما قبلا یقین داشتیم حالا شک کردیم، ما قبلا یقین داشتیم که دستمان نجس شده است، مقداری فاصله که شد شک کردیم که آیا یقین ما به جا بود یا به جا نبود، در قاعده یقین شک ساری است ما شک می کنیم در صحت یقین سابقمان که آیا یقین ما به حدوث مطابق با واقع بود یا نبود، اما در استصحاب ما هنوز هم یقین به حدوث داریم شک طاری است، شک پیدا کردیم در بقاء یا علی الاصح شک پیدا کردیم در وجود ما فرغ عن حدوثه.

پس در مورد قاعده یقین زمان متیقن و مشکوک یکی است، زمان خود یقین و شک مختلف است، و الا همان حدوث که متیقن ما بود الآن شده مشکوک ما، اما در استصحاب زمان مشکوک غیر از زمان متیقن است، زمان متیقن حدوث شئ است اما زمان مشکوک بقاء شئ است.

لا یکون دلیل الاستصحاب دلیلا علی قاعدة الیقین ؟

آنوقت بحث می شود که آیا می شود از دلیل استصحاب مثل "لاتنقض الیقین بالشک" یا "من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه" آیا می شود اطلاق گیری کرد که هم استصحاب را بفهمیم و هم قاعده یقین را؟

آقای خوئی فرموده از اطلاق این دلیل نمی شود هر دو قاعده را استفاده کرد، بعد فرموده است که مورد این روایات همان شک طاری هست، فرمود "انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت"، که می شود شک در بقاء طهارت.

اقول: البته ایشان در این کلمات نیازی نبود بلکه درست هم نبود که به این جمله "انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت" تمسک کنند، این یک مصداقی است از مصادیق "لاتنقض الیقین بالشک"، محور آن کبری است، این یک صغرایی است که ذکر شد در حدیث، بحث در این است که آیا کبری مثلا کبرای "لاینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا"، یا کبرای "من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه" این می تواند همزمان هم استصحاب را بگیرد و هم قاعده یقین را یا نمی تواند، که انشاء الله بعدا مطرح می شود که جمع بین قاعده یقین و قاعده استصحاب جمع بین دو لحاظ است، وقتی شما تعبیر کنید که یقین را با شک به هم نزن، این جامع عرفی ندارد که هم لحاظ کنید استصحاب را و هم لحاظ کنید قاعده یقین را.

پس ما اول باید ثابت کنیم که لاتنقض الیقین بالشک نمی تواند یک عامی باشد که هم استصحاب را بگیرد و هم قاعده یقین را، این را که ثابت کردیم بعد می آییم می گوئیم قدر متیقن از این خطاب لاتنقض الیقین بالشک می شود استصحاب و لو بخاطر تطبیقش بر استصحاب، و دیگر قاعده یقین از آن استفاده نمی شود.

اما اگر کسی گفت که دلیل صلاحیت دارد که هم نقض یقین به شک را نهی کند در موارد استصحاب و هم نقض یقین به شک را نهی کند در موارد قاعده یقین، اگر اینجور باشد حالا یک مثالی که در روایت برای لاتنقض الیقین بالشک ذکر شده استصحاب است، این دلیل نمی شود که ما عموم این کبری را که صلاحیت شمول نسبت به قاعده یقین دارد زیر سؤال ببریم.

پس باید از صلاحیت این کبری نسبت به شمول استصحاب و قاعده یقین با هم جلوگیری کنیم، و انصاف این است که این مطلب درست است که لحاظ جامع عرفی بین استصحاب و قاعده یقین ممکن نیست، یا مولا باید لحاظ کند موضوع استصحاب را که شک در شئ است بعد الفراغ عن حدوثه، و یا لحاظ کند موضوع قاعده یقین را که شک در حدوث است بعد سبق الیقین بالحدوث، اینها دو چیزند، موضوع استصحاب شک در وجود یک شیئی است بعد الفراغ عن حدوثه، (یا بگوئید شک در بقاء شئ است) و موضوع قاعده یقین شک در حدوث است مع سبق الیقین بالحدوث، اینها جامع ندارند، شک در بقاء شئ مع الیقین بحدوثه با شک در حدوث شئ مع سبق الیقین بالحدوث اینها جامع عرفی ندارند، و لذا حمل لاتنقض الیقین بالشک بر جامع بین این دو عرفی نیست.

{سؤال: چرا جامع ندارند؟ جواب: چون دو خصوصیت هستند جامع عرفی ندارد، یا باید لحاظ کنید شک در بقاء شیئی که یقین به حدوث آن دارید، و یا باید لحاظ کنید شک در حدوث یک شئ را مع سبق الیقین بحدوثه، اینها دو خصوصیت هستند جامع عرفی ندارند. سؤال؟ هر دو شک بعد الیقین هستند؟ جواب: خوب شما یقین دارید به عدالت زید شک دارید در عدالت عمرو، این هم می شود شک بعد الیقین، اینکه نشد جامع، شک دارید در یک مطلبی یقین هم دارید به یک مطلب دیگری، باید لحاظ کنید یک جامعی را بین خصوص قاعده یقین و بین خصوص قاعده استصحاب، نه یک جامعی که شامل موارد دیگر هم بشود، مثل اینکه شک در عدالت عمرو دارید مع الیقین بعدالة زید، اینکه نه استصحاب است و نه قاعده یقین، این را بعد ها هم عرض خواهیم کرد}.
دلیل قاعدة الیقین

ولکن ما یک دلیل دیگری به ذهنمان می آید در مورد قاعده یقین، ولو جازم نیستیم ولی مطرح می کنیم روی آن تأمل کنید، اگر شما یک روزی از دو شاهد عادل شنیدید که می گفت این زمین نجس شده، گذشت، بعد از چند ماه این دو شاهد عادل را دیدید گفتید شما یادتان می آید یک روزی گفتید این زمین نجس شده، فکر کردند گفتند بله یادمان می آید که به شما گفتیم این زمین نجس شده، اما واقعا یادمان نیست برای چی گفتیم، منشأ شهادتمان اصلا یادمان نیست.

خوب این بینه هنوز بر حجیتش باقی است یا باقی نیست؟ قطعا باقی است.

یک وقت منشأ شهادتشان را به یاد دارند ولی می گویند ما دیگر شهادت نمی دهیم به نجاست این زمین، چون بر اساس یک منشأی بود که ما دیگر الآن آن منشأ را قبول نداریم، این از اعتبار می اندازد بینه را، اما اگر بگویند ما یادمان نیست منشأ شهادتمان چه بود، اگر یادمان بیاید شاید الآن هم شهادت بدهیم، بلااشکال این بینه حجت است، اطلاق دلیل حجیت بینه این را می گیرد، آنوقت همه مردم طبق این بینه عمل می کنند بنا می گذارند که این زمین نجس است، یا این بینه قبلا می گفتند این زمین نجس پاک شده، و الآن می گوئیم شما شهادت دادید به پاک شدن این زمین، می گویند درست یادمان نیست که بر چه اساسی ما گفتیم این زمین پاک شد، خوب اطلاق حجیت بینه می گیرد دیگر.

{سؤال؟ ولو عن حدس باشد؟ جواب: نه سابقا عن حس بوده است، و لو اصالة الحس جاری کردیم یا علم به حس داشتیم، مشکلی ما در حجیت بینه نداشتیم}.

الآن می گویند ما هیچی یادمان نیست، ولی چون شما می گوئید ما شهادت دادیم حالا یادمان آمد که بله آمدیم شهادت دادیم به این مطلب، اما بر چه اساس بود یادمان نیست، (آنها که شهادتشان معلوم است همه خبر دارند، آنها هم که انکار نمی کنند حالا انکار هم بکنند به درد نمی خورد چون همه ما شنیده ایم شهادتشان را)، کلام در این است که منشأ شهادتشان را فراموش کرده اند، ولذا می گویند اگر آن منشأ یادمان بیاید ممکن است باز هم آن منشأ شهادت موجب علم ما بشود و باز هم شهادت بدهیم، یا موجب علم ما نشود و دیگر شهادت ندهیم، خوب بلااشکال این بینه حجت است طبق اطلاقات حجیت بینه و سیرة العقلاء.

خوب همه دارند عمل می کنند به شهادت این بینه و آثار صدق را بار می کنند، آنوقت خود این بینه بگویند ما دیگر عمل نمی کنیم چون نسبت به ما قاعده یقین می شود، این عرفی نیست، عرف الغاء خصوصیت می کند می گوید همه مردم با طناب شما دو نفر رفتند به چاه، شهادت دادید این زمین پاک شده دارند روی این زمین سجده می کنند، حالا خود شما بگوئید که ولی ما نمی توانیم اعتماد کنیم به شهادت سابقه مان، این عرفی نیست.

فقط این مطلبی که عرض کردیم حجیت قاعده یقین را در جائی می تواند اثبات کند که شخص متیقن منشأ یقین سابقش را فراموش کرده، به جوری که می گوید اگر آن منشأ یقین الآن به ذهنم بیاید شاید یقینم برگردد شاید برنگردد، اما اگر منشأ یقین سابقش الآن هم در ذهنش هست اما دیگر خوش باوری اش را از دست داده و دیگر از این منشأها یقین پیدا نمی کند ولی قبلا یقین پیدا می کرد، اینجا را ما نمی گوئیم، ما در جائی می گوئیم که منشأ یقین سابق را فراموش کرده است.

البته ما به این مطلب هم جازم نیستیم ولی بعید نمی دانیم مظنون به ظن قوی هست که عرف الغاء خصوصیت کند از حجیت این شهادت بینه نسبت به دیگران بگوید خود این بینه هم به شهادت سابقه شان عمل می کنند، و عمل به این بینه به شهادت سابقه غیر از حجیت یقین سابق این بینه توجیه دیگری ندارد.

{سؤال و جواب: یقین به شهادتش دارد نه یقین به طهارت یا نجاست این زمین، می گوید الآن اگر از من بپرسی که این زمینی که نجس بود پاک شده می گویم نمی دانم ولی یادم هست که یک روزی گفتم که این زمینِ نجس پاک شده، یادم هم نیست که بر چه اساسی گفتم، الآن دیگر شهادت نمی دهد، و آن شهادت سابقه برای دیگران حجت است، اما برای خود این بینه چطور؟ حجت هست یا حجیت نیست؟ اگر بگوئید حجت نیست یعنی همه مردم می آیند بر این زمین طبق شهادت این دو شاهد عادل سجده می کنند یا در آب طبق شهادت این دو شاهد عادل از این آب می خوردند چون شهادت داده بودند که این آب تطهیر شد، ولی خود این دو شاهد عادل محروم هستند چون می گوئید ما قاعده یقین را قبول نداریم، عرفیت این تفصیل به نظر ما قابل مناقشه است، یعنی عرف بعید نیست الغاء خصوصیت بکند}.

{سؤال و جواب: شهادت بینه که برای خود بینه حجیت ندارد که بعد بگوید طبق شهادت خودم عمل می کنم، اینکه اقرار مقر برای حاکم حجت است غیر از این است که برای خودش حجت باشد، بگوید من اقرار کردم پس برای خودم حجت است، اینکه معنا ندارد که، کلام در این است که اقرار این مقر برای دیگران حجت است، حالا اقرار که حجت است و لو بعدا انکار کند مقر، ما بحثمان در شهادت بینه است در غیر موارد نزاع، مثلا می آید می گوید این آب نجس پاک شد یا این زمین نجس تطهیر شد، بعد چند روز که می گذرد می گوید من اصلا یادم نیست که چرا گفتم این پاک شد، خوب بلا اشکال بینه هنوز هم حجت است برای دیگران، بعید نیست الغاء بکند عرف این خصوصیت را بگوید برای خودشان هم حجت است، این می شود قاعده یقین}.

الفرق بین قاعدة الاستصحاب و قاعدة المقتضی و المانع: در قاعده استصحاب روشن شد که حدوث متیقن است بقاء مشکوک است، یا علی الاصح بگوئیم وجود مشکوک است اصل حدوث متیقن است، اما در قاعده مقتضی ومانع نه، متیقن وجود مقتضی است مشکوک وجود مانع است یا به تعبیر دیگرمشکوک تحقق المقتضا هست، مثلا شخصی تیری پرتاب کرد به سمت زید، اگر مانعی باشد مثلا زید جلیقه ضد گلوله پوشیده یا پشت دیوار مخفی شده، اگر مانعی باشد کشته نمی شود، و اگر مانعی نباشد کشته می شود، آنی که مشکوک است تحقق قتل زید است یا بگوئید وجود مانع است، آنی که متیقن است وجود مقتضی است یعنی تیر پرتاب کردن این شخص تیرانداز به سمت زید، پس متعلق یقین و شک در قاعده مقتضی ومانع ذاتا با هم مختلفند، المتیقن شئ و المشکوک شئ آخر، در حالی که در قاعده استصحاب متیقن حدوث است و مشکوک بقاء همان شئ حادث است.

صاحب عروه قاعده مقتضی ومانع را قبول دارد، در بحث نکاح تصریح می کند و در بحث های دیگر هم طبق آن فتوا می دهد، در بحث نکاح می گوید اگر شک کنیم آن کسی که می خواهیم به او نگاه کنیم زن هست یا مرد، محرم ما هست یا نامحرم، جائز نیست به او نگاه کنیم، چرا؟ فرموده بخاطر قاعده مقتضی ومانع، انسان بودن منظور الیه مقتضی حرمت نظر است "قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم"، انسان بودن منظور الیه مقتضی حرمت نظر است، مماثل بودن او و محرم بودن او مانع از حرمت نظر است، اگر او هم مثل من مذکر است این مانع می شود از حرمت نظر، اگر او مادر من است مانع می شود از حرمت نظر، ولی اصل مقتضی حرمت نظر این است که آن منظور الیه انسان است، حالا شک می کنیم که این منظور الیه مرد است یا زن، مقتضی موجود است شک می کنیم در وجود مانع، اینجا عقلاء بنا می گذارند بر عدم مانع.

اقول: به نظر ما هیچ بناء عقلائی بر این مطلب ثابت نیست، بلکه ثابت العدم است، واقعا اگر تیر بزند به سمت زید و احتمال عقلائی بدهد که زید پشت دیوار بود و تیر به او اصابت نکرد، آیا عقلاء آثار قتل زید را بار می کنند از باب عدم المانع مع احراز المقتضی؟ ابدا اینطور نیست، آتشی بود کنار پنبه، نمی دانیم پنبه خیس بود یا خشک بود، اگر خشک بود پنبه آتش گرفته، آیا بنا می گذارند بر آتش گرفتن پنبه و می گویند شما ضامن هستید که آتش روشن کردید در نزدیکی پنبه دیگران؟ آقا ثابت کن پنبه شما خیس نبوده سوخته تا من خسارت بدهم و الا چه خسارتی بدهم.

بله در مواردی که شک در عنوان ثانوی است مثل شک در تحقق ضرر، حرج، اضطرار، اکراه، اینجا بعید نیست عقلاء بنا بگذارند بر عدم عنوان ثانوی و احکام عنوان اولی را بار کنند، بقیة الکلام انشاء الله روز شنبه.